

رسالة في جواب ميرزا محمد حسن بن وزير

السيد كاظم الرشتي

النسخة العربية الأصلية



رساله در جواب ميرزا محمد حسن بن وزير

من مصنفات

السيد كاظم بن السيد قاسم الحسيني الرشتي

جواهر الحكم المجلد الثالث

شركة الغدير للطباعة و النشر المحدودة

البصرة - العراق

شهر جمادى الاولى سنة 1432 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين (بسم الله الرحمن الرحيم خ ل)

الحمد لمن لا يستحقه سواه و الصلوة على المبعوث على كل من عداه محمد و آله الذين من والاهم فقد والى الله و من عاداهم
فقد عادى الله

(اما بعد خ ل) چنین گوید ذره ببقدر (و حقیر خ ل) خاکسار کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی که این کلمات
(کلماتیست خ ل) قلیله مشتمله بر معانی جلیله در جواب مسائل چندی که صادر شد از ینبوع عز و احسان و مصدر
بر و امتنان یکه تاز میدان کمال و شہسوار وادی رفعت و اجلال نور حدقه دانش و نور حدیقه بینش اعنی به (اعنی
خ ل) مخدومنا الاعظم و ملاذنا الاقدم الذی لكل معنی حسن حسن الولی المؤمن المیرزا (الامیرزاده خ ل) محمدحسن
المسدد الممجد احمد الله احوالها و اصلح بالها (احوالها و اصلح بالهما خ ل) بمحمد و علی و آلهما چون مسائل از مسائل
عظام و موجب بسط است (بساطت خ ل) در کلام چه ناشی از فؤاد و ساری از بحر صاد است لکن چون حقیر در
جناح سفر با قلبی از تواتر هموم مختل (مختل و مکدر خ ل) لهذا باشاره و اخصر عبارت اکتفا نموده (نمود خ ل)
اعتمادا علی فهمه العالی و ادراکه السامی و لأن ذلك هو المیسور (و کان ذلك من المیسور خ ل) و الی الله ترجع الامور



ORIGINAL

مسئله اولی (اول خل) - در بیان معنی قاب قوسین و بیان آنکه کدام يك از مراتب است (است و بیان سایر مراتب خل)

(جواب) - بدانکه چون نقطه امکان از فیض فیاض منان در (از خل) عالم تحقق و مشیت (شیئت خل) قدم گذاشت بر نفس خود حرکت کرد و از آن دایره تام (تامة خل) الاستداره هویدا گردید و چون نظر بمبدء کرد آن دایره کره صحیح (صحیحة خل) الاستداره شد و معنی حرکت بر نفس خود مشاهده انیت خود است و میل بشئونات و اقتضاءات ذاتیه خود و از اینجا شب پدیدار شد و معنی نظر بمبدئش میل اوست بجهت مددش از جواد و هاب (واهب خل) العطايا پس محل فیض گشته جامع و مملک و سر (و مملک سرخل) کن فیکون بکل (بکلی خل) ظاهر گردید و از اینجا روز پدیدار و آشکارا (پیدا و آشکار شد خل) و از توارد یکی بر دیگر (دیگری خل) کاینات بجملگی در معرض ظهور آمدند و هو قوله علیه السلام فی الصحیفة یولج کل واحد منهما فی صاحبه و یولج صاحبه فیہ بتقدیر منه للعباد فیما یغذوهم (یغذوهم به خل) و ینشأهم علیه الی ان قال علیه السلام بکل ذلک یصلح شأنهم و یبلو اخبارهم الدعاء پس کل عالم یعنی ما سوی الله کره واحده غیر متعدده و غیر مختلفه میباشد اما (و اما خل) کره بجهت تساوی نسبت فقرش الی الله سبحانه در استمدادش و تساوی نسبت فعل الله سبحانه نسبت بامدادش کما قال علیه السلام فی قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی فلیس شیء اقرب الیه من شیء و این کره چون بقطب حرکت نماید (نماید لا الی جهة خل) اجزای متعدده و مختلفه در او (متعدده مختلفه در آن خل) پیدا شود و چون بخور (بخود خل) حرکت کند نقاط متعدده در او پیدا شده (در آن پیدا شود خل) و بین هر دو نقطه قوسی پیدا گردد پس آن کره منقسم بقسی (بقسمی خل) غیر متناهی شود و تعداد آن قوسها بجهت ممکن ممتنع لکن کلیات آن نه قوس است و در عالم تفصیل و اختلاف هر قوسی منشأ عالمی از عوالم و چون هر عالمی حاکی کل است کل شیء فیہ معنی کل شیء پس در هر عالمی (پس در عالمی خل) ایضا مظاهر این نه قوس باید ظاهر باشد و آن افلاک تسعه است در هر (هر عالم خل) و اما آن نه قوس که با تمام آن کره (کره کلیه مطلقه خل) عالم تمام گردد ادنی و اسفل آن عالم اجسام است مبدئش محذب محدد الجهات است و منتی تراب دویم (دوم خل) عالم مثال و عالم برزخ است و در اینجا است (عالم برزخ و در آنجاست خل) جنة هورقلیا و جابلقا و جابلسا مبدئش منتهای عالم ماده است و منتهایش اعلاى محذب (محذب محدد خل) الجهات سیم عالم مواد جسمانیه است که حضیض معنی (حصصش یعنی خل) امواجش بعالم مثال محدود و مصور گشته در (و خل) عالم اجسام ظاهر و منتشر گردید و آن همان بحری است که از دخالش یعنی از لطایفش آسمانها را آفرید (آفریده خل) و از زبدش یعنی کثافتش ارضین را خلق فرمود چهارم عالم طبیعه است و آن حقیقی است متأصله (و آن حقیقت متحصله خل) از قران عالم عقول و ارواح و نفوس با قطع نظر از خصوص احوال و مقتضیات ذاتیه و عرضیه هر يك از ثلثه بلکه امر رابع متحصّل از مجموع پس حکم هر يك بانفراذه از او مسلوب (مساویست خل) و جهت امتیاز ادراک و شعور هر کدام منتفی باین جهت این را موت اول و کسر اول مینامند و این همان یاقوت سرخ است که حق تعالی در آن بنظر هیبت نگرست پس ذویان بهم رسانیده (رسانید خل) بحر مواجی پیدا شد پس یاقوت عالم طبیعه است و بحر عالم مواد است و تسلط ریج بر بحر قران صور و هیاکل و اشباح عالم مثال است بر آن و امتیاز سماء و ارض و جبال و براری و بحار در عالم اجسام است و در این مقام تفاصیلی (تفصیلی خل) است عجیبه که (عجیبه و الآن خل) ذکر آنها ممکن نباشد پنجم عالم نفوس است و آن جواهری است مجرده از مواد عنصریه و شبحیه و مدّة زمانیّه و مثالیّه صور عاریه عن المواد عالیّه عن القوة (العالیّه عن القوى خل) و الاستعداد و اوسط دهر و ملکوت است و عالم ذر ثالث یا

ثانی یا اول است ششم عالم ارواح است و آن رقایقی است بین عقول و نفوس و (بین العقول و النفوس خل) آن است حجاب ذهب و مرکب عرب و ارض زعفران هفتم عالم عقول است و آن جواهری است نورانیه محدود بحدود کلیه معنویه مبادی وجود مقید قلم اول اول غصن مأخوذ از شجره خلد روح القدس و آن اول روحی است که مرکب شده در عالم ظهور و تفصیل و آن است مخاطب خطاب (ذهاب خل) اقبل فاقبل و ادبر فادبر هشتم عالم فؤاد است و اول مداد و بحر صاد (هشتم عالم نور است و اول بحر صاد خل) و ماده المواد و هیولی الهیولیات و اسطقس الاسطقسات و آن است ماء اول که باو حیات اشیاء است و آن است مصدر اول و (و آن است اول معدل دوخل و آن است دوات اولی و آن است اول مصدر و خ) مفعول مطلق و مبدء ذوات حوادث و منشأ انیات و حقایق و اول فیض مفاض و اعلی المشاعر و نور (لوارد خل) الله الظاهر و اول المظاهر نهم عالم امکان است و ینبوع حقایق و اعیان و خزانة علیا و الاسم الاعظم الذی تفرد به الله و معدن اعیان ثابته امکانیه و مخزن علوم و اسرار سبحانیه شمس مضیئه تحت بحر قدر (قدر و خل) لاینبغی ان یطلع علیها الا الواحد الفرد فن تطلع علیها فقد ضاد الله فی ملکه و نازعه فی سلطانه و باء بغضب من الله و مأویه جهنم و بئس المصیر و باین نه قوس آن کره کلیه مطلقه تمام میشود و چون کره امکان مضمحل و نابود شد رتبه ازل است سبحانه و تعالی بلکه در آن رتبه این کره معدوم و ممتنع است و چون بادل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت و محقق شد که هر چیزی از رتبه خود تجاوز نکند و ما منا الا له مقام معلوم انما تحد الادوات انفسها و تشير الآلات الی نظائرها و هرگز ممکن واجب نشود (نشود و خل) یا واجب در امکان تنزل نکند یا مقترن بحدود نشود (یا بمکان محدود نشود خل) تا ممکن پیدا گردد پس معراج عبارت از عود عبد و صعود اوست بسوی مبدء ذات خود و اول فیض مفاض از مبدء خویش که (که از خل) آن به تجلی اول و نفس رحمانی تعبیر شود (میشود خل) و چون آن صرف ظهور و وجه حق است پس نور لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقتک در آن ظاهر گردد چون بجهت اظهار جلال و عظمت و کبریا و از (کبریا از خل) آن مرتبه امر بنزول فرمود تا آخر رتبه قوسهای مذکوره که عالم اجسام و مقام نقش و ارتسام (نقش ارتسام خل) است باز امر بصعود فرموده تا حکمت در ایجاد باطل نگردد و هر چه بغایت اصلی خود راجع گردد و هو قوله عز و جل کما بدئکم تعودون پس چون صاحب معراج مطلق بقدم همت قطع (بقدم قطع خل) مسافت این قوسها در نزد خطاب اقبل بعنایت الهیه نمود (نموده خل) عالم اجسام را تا محدب محد الجہات بقدم بدن با مرکب برقه قطع (مرکب قطع خل) و (و از خ) عالم مثال الی عالم النفوس بمرکب براق بقدم حس مشترک و از عالم النفوس الی (و از عالم نفوس الی اسفل خل) عالم الارواح بمرکب رفرف اخضر و از اسفل ارواح تا اسفل عقول پیاده (و از اسفل عقول پیاده خل) بی مرکب بقدم قلب شتافت (شتافته خل) روحی فداء و علیه الصلوة والسلام و چون (السلام چون خل) بعالم عقل کلی و قلم اعلی رسید مقام قاب قوسین ظاهر گردید چه از آن قوس یعنی قوس عقل کلی تا تمام (چه از آن عقل کلی تا اتمام خل) دائره عالم دو قوس دیگر باقی بود یکی قوس وجود مقید که از آن بفؤاد تعبیر میشود دوم قوس امکان پس بقدم سر و کینونت و هویت از آن عالم برتر آمده باعانت ندای یا محمد (ص) ادن من صاد و توضعاً لصلوة الظهر بعالم فؤاد که آن (از خل) بحر صاد است داخل شده و از آنجا از نور عظمت بمقدار سم ابره برایش ظاهر گشته (گشت خل) پس از وضوء یعنی تطهیر ذاتش از کل ماعداه که رتبه اطفی السراج است بصلوة ظهر که مشتق از وصل و وصال است در عالم ظهور مطلق و تجلی صرف ایستاد فقد طلع الصبح و صبح (و آن صبح خل) عین ظهر است بدون شب و مغرب و عصر و این است مقام او ادنی پس بجهت خرق و التیام (خرق و اتمام خل) دائره عالم یک قوس باقی ماند و آن قوس امکان است و آن منخرق نشود و آن (این خل) دائره تمام نگردد چه ممکن واجب نشود باین جهت است که در مقام او ادنی ظاهر شد مقام لا فرق بینک و بینها

لكن با استثناء (باستثناء خل) الا انهم عبادك و خلقك و این استثناء دلیل عدم قطع مسافت عالم امکان است و در این مقام اهل معرفت از اهل حق با صوفیه از اهل باطل ممتاز میشوند که ایشان استثناء نکنند بخلاف اهل حق پس در نزد صوفیه کل دائره قطع گردد پس و (گردد و خل) او ادنی عین رتبه ازل باشد نعوذ بالله من مضلات الفتن قال فی الحديث القدسی کلما رفعت لهم علما وضعت لهم حلما لیس لمحبتی غایه و لا نهایه پس ثابت و محقق شد که عروج جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در اعلی رتبه امکان بوده لکن با حجاب رقیق که مصدوقه (مصدوق خل مصداق خ) قول شاعر بوده :

رق الزجاج و رقت الخمر فتشاکلا و تشابه الامر

فکأنما خمر و لا قدح و کأنما قدح و لا خمر

و این دنو در قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دنو (نه دنو خل) مکانی است و نه دنو بحسب اتصال و ارتباط مرتبه است همچو (همچو خل) دنو بین عقل و نفس و سایر مجردات (و نفس مجردات خل) دهریه بلکه ذوات سرمدیه چه کل اینها مستلزم حدوث و ترکیب است علی ما حقق فی محله بلکه این دنوی است بلا کیف و لا اشاره کما قال الصادق علیه السلام فی العبد العین علیه بالله و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه من الخلق بلا کیف و لا اشاره فافهم

و اما سایر مراتب پس آن بر دو قسم است مراتبه (مراتب خل) سافله و مراتب عالیه اما مراتب سافله پس آن قوسهای مذکوره است که از آن صعود و عروج فرمود اما (فرموده و اما خل) مراتب عالیه پس آن صعود در مراتب و مقامات اسماء است بعد از کمال (اکمال خل) صعود در مقامات ذوات و کینونات و اول صعود در مرتبه (رتبه خل) رفیع الدرجات است و آخرش در مرتبه (رتبه خل) بدیع السموات ذو العرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباد و در این میانه بیست و هشت مرتبه است چنانکه علما در دائره عقل ثبت فرموده اند و معنی صعود در مرتبه اسماء ظهور سر آن اسم است در عبد همچو (همچو خل) ظهور نار در حدیده که احکام آن اسم بر او جاری شود الاعلی فالاعلی تا رتبه بدیع که مظاهر اسم اعظم است پس از آن رتبه رحمن هویدا گردد و آن سر در عبد ظاهر شود پس از آن ترقی کرده مظهر اسم اعظم الله گردد پس حق سبحانه و تعالی برایش در عالم حدوث (حدوث و خل) بسر هویت تجلی کند پس حجاب او را خرق نموده در وادی ها تکاپو نماید بعد از آن سر توحید آشکارا شود علی ما قال النبی صلی الله علیه و آله التوحید ظاهره (ظاهر خل) فی باطنه و باطنه (باطن خل) فی ظاهره ظاهره (و ظاهره خل) موصوف لایری و باطنه موجود لایخفی و کل اینها در قوس فؤاد است و قوس امکان بحال خود باقی است و صعود از آن قوس ممتنع است چه صعود بسوی مبدء نزول است و نزول خلق از ازل نیست تا باز (نیست باز خل) باو عود کند بقطع مسافت امکان بلکه نزولش از مبدء امکان است و صعودش بسوی اوست و تجاوز از آن مستلزم اعدام و افنای اوست و در این مقام مراتب و مقامات و اسرار و انوار و حکایات بی شمار است ترکتها خوفا من فرعون و ملائمتهم

چیز دیگر ماند (هست خل) اما گفتنش با تو روح القدس گوید بی منش

مسئله ثانیه - اینکه حکمای (آنکه حکماء خل) متقدمین بعلیت واجب تعالی از برای اشیاء قایلند و جناب شیخ سلمه الله تعالی بعلیت مشیة و نافی قول اولند بیان فرمائید (و نافی اولند بیان فرمایند خل)

(جواب خل) - بدانکه علت همان فاعل است بلا فرق و این کلام مبنی بر آن است که فاعل و خالق از صفات ذات میشود باز صفات ذات میباشند (و خالق از صفات ذات میباشند خل) یا از صفات فعل آنکه بقول اخیر قائل است او را مفری از آنچه (آنچه جناب خل) شیخ روحی فداه فرموده اند نیست چه صفت فعل در رتبه فعل است و فعل مشیة است پس فاعل صفت فعل که مشیت است خواهد بود نه صفت ذات که واجب است سبحانه و تعالی هر گاه (و هر گاه خل) بقول اخیر قائل نباشد یا قائل است که اینها و امثالش از صفات ذاتیه اند و تقسیم صفات بسوی ذاتیه و فعلیه باطل و غلط است و قائلی برای این قول حقیر نیافته ام یا قائل است باینکه این صفات من حیث المبدء ذاتیه اند و من حیث المتعلق فعلیه و حادث چنانکه مشهور و معروف میانه علما است (چنانچه مشهور است و معروف میان علما خل) الآن اما قول اول پس آن در غایت سقوط است زیرا که صفات ذاتیه بنا بر مذهب امامیه عین ذات واجب تعالی است بدون فرض مغایرت مفهوما و مصداقا اگر چه بعضی بتغایر مفهومی قائل شده اند لکن نه (لکن آن خل) از جهت خلط با اعداست و الا قایل است که ذات ازلی سبحانه و تعالی در او جهتی (جهت خل) و جهتی و اعتباری نیست که بجهت مختلفه ذاتیه مصداق اسماء متکثره گردد پس در حقیقت ذات علی مغایر قدرت یا سمع یا (با خل) ذات نیست بلکه جمله همان ذات است احدی المعنی باین جهت سلب این صفات و اتصاف باضداد آن در کل احوال محال باشد (سلب این صفات با ضد از آن در کل احوال باشد خل) پس نمیتوان گفت لم یعلم الله و لم یقدر او انه جاهل او عاجز العیاذ بالله و بلاشك در خالق و فاعل سلب صحیح است در بعضی از احوال چنانکه گوئی ان الله تعالی لم یخلق الآن ابنا لیزید (لیزید خل) و سیخلق بعد و كذلك لم یفعل الانبیاء الشقیاء و لم یفعل الاشیقاء انبیاء و لم یفعل الظلم و لم یفعل القبیح (القبح خل) و غیر ذلك من الامور الممكنة التي یجمل الله ان یتعلق فعله بها پس چون سلب صحیح شد (باشد خل) هر گاه صفت ذاتیه باشند لازم میآید سلب ذات در نزد سلب و اثباتش در نزد اثبات چنانکه در نفی و اثبات علم و قدرت لازم میآید و نفی علم در قوله تعالی ام تنبئونه بما لا یعلم بجهت امتناع ادراك شريك است برای مخلوقین نه آنکه (اینکه خل) چیزی هست که علم بآن (باو خل) ممکن است الآن تعلق نگرفته و بعد خواهد گرفت و آیات داله بر آنکه علم بعد حاصل میشود مثل لیعلم الله من یخافه بالغیب و امثالش مراد از آن علم اولیا است (اولیای اوست خل) تشریفا بخود نسبت داده چنانکه (چنانچه خل) فرموده فلها آسفونا (آسفونا انتقمنا خل) و امثالش پس بالضرورة لازم آمد که این صفت خالق و فاعل ذاتیه نباشد پس فعلیه باشد پس قول جناب شیخ جعلنی الله فداه متجه و ثابت شود و اما قول دوم پس آن اقبح و افسد است زیرا که معقول نیست که شیء واحد بدو اعتبار قدیم و حادث شود تا مجموعیت ذاتیه و لاجمعولیت در یک چیز تحقق (تعلق خل) پذیرد و این (آن خل) خلاف طریقه عقلاست یا اینکه میگوئیم که قول تو خالق من حیث المبدء (السند خل) ذاتی است اگر مراد این است که عین ذات است مثل سایر صفات ذاتیه پس آنکه من حیث (پس من حیث خل) التعلق حکم بحدوثش می کنی کدام است اگر همان عین ذات است لازم میآید که ذات متغیر شود وانگهی از قدم بحدوث و هر گاه غیر ذات است پس دو حیثیت در شیء واحد جاری نشد (نشده خل) و باطل شد قول باینکه این صفات من حیث المبدء ذاتیه اند و من حیث المتعلق فعلیه و حادثه چه آنچه حادث و فعلیه است بالحقیقه غیر آنچه قدیم و ذاتیه است و کلام ما در فاعل و خالق فعلیه است که باعتراف خود قائل شده و آن صفت مشیت است که فعل است

باقی ماند (مانده خل) کلام در اینکه خالق و فاعلی است (هست خل) که عین ذات است و دون اثباته خراط القتاد مگر اینکه راجع بعلم و قدرت نمایند با قطع نظر از تعلق و ارتباط بحوادث کما فی قول امیرالمؤمنین علیه السلام له معنی (السلام معنی خل) الخالقیه اذ لا مخلوق که مراد قدرت و علم است و این معنی ما نحن فیه نیست بلکه (بلکه مراد خل) فاعل مقترن بفعل و ایجاد است لا غیر پس ثابت شد که آنچه (شد آنچه خل) آن بزرگوار فرموده اند و ایضا کل مسلمین اطباق (اتفاق خل) دارند بر اینکه (باینکه خل) اقتران و افتراق و حرکت و سکون علامت حدوث است و معاضد ایشان است ادله (ایشان ادله خل) عقلیه و نقلیه و شکی نیست که در فاعل اقتران است بمفعول و علت بمفعول و خالق بمخلوق چه خلق و فعل در ماهیت خالق و فاعل مأخوذ است چگونگی (چگونه خل) بی او متصور و موجود گردد مگر اینکه از او قصد کنی با قطع نظر از جهت اقتران و اتصال وضع و ایجاد که در این وقت فرق میانه اسماء بوجهی نخواهد بود و این (آن خل) غیر ما نحن فیه است و بالجمله (است بالجمله خل) بنا بر قواعد اسلام و ادله عقلیه و نقلیه امر بآن نهجی است که جناب استاد ادام الله ظلالة علی رؤس العباد مقرر داشته اند لکن توهم نشود که مشیة فاعل مستقل است حاشا و کلا بلکه فاعل و خالق و منشی و امثال اینها (امثالها خل) صفات و اسمائند و قوامی و تحقیقی نیست ایشان را الا بذاتی که اقامه کند و حفظ فرماید آنها را و لازم نیست که اقامه کند آن صفات را در ذات خود بلکه در مراتب حدوث و باو سبحانه قائمند قیام صدور قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی الیتیمیه (قیام صدور اینست قول امیرالمؤمنین علیه السلام فی التسمیه خل) علة ما صنع صنعه و هو لا علة له این است مجمل کلام (لا علة له مجمل کلام خل) در این مقام بدلیل مجادله بالتی هی احسن هر گاه استعجال سفر نداشتم و قلب مجتمع میداشتم (داشتم خل) هراینه ذکر میکردم اموری که داعی شد حکما را باین قول و ابطال آن اساس و حقیقت فاعل و مبدء آن بدلیل حکمت که عقل در آن حیران میماند چه حقیر را در مبحث مشتقات کلماتی است عجیبه و غریبه شرمه ای از آن در شرح خطبه بیان نموده ام و آنچه در اینجا ذکر کرده ام بالاشاره کافی است لاهل الدرایة اذا کانوا من اهل العناية و السلام علی تابع (علی من اتبع خل) الهدی

مسئله ثالثه - در بیان (ثالثه بیان خل) اینکه ایجاد نمود (فرمود خل) حق تعالی مشیة را بنفسها توضیح فرماید تا مخلصان را معلوم شود

جواب - بدانکه حادث در موجودیت خود محتاج است بچند چیز یکی ماده و دیگری (ماده دوم خل) صورت سیم ظهور ذات بالقاء مثال زیرا که حادث منتهی بظهور ذات شود عند التعلق نه بذات من حیث هی و نه بظهور من حیث هو هو از اینجاست که چون توجه بذات خود کنی کل آثار و افعال خود را غافل پس اگر ذات مبدء افعال بودی مفاعیل را در آنجا ذکر بودی (پس اگر در ذات مبدء افعال بودی غافل از آثار و افعال نبودی خل) و همچنین در نزد ظهور مطلق یلی چون ناظر بظهور خاص شوی آن اثر را ملتفت گردی بدلیل لم مثلا چون قائم گوئی متوجه بقیام شوی و همچنین قاعد و آکل و شارب (قاعد آکل شارب خل) و سایر ظهورات و اسماء و اما هر گاه زید گوئی چیزی از این آثار بخواطر نگذرائی پس معلوم است که در آن رتبه نیستند بلکه در رتبه نازله می باشند و اسامی و صفات کلا ظهورات ذات می باشند بآثار خاصه پس قائم ظهور ذات است بقیام نه ذات بجهت انتفای قائم در نزد قاعد و بقای ذات در هر دو صورت و هر گاه ذات باشد لازم آید (می آید خل) تغیر ذات بتغیر آثارش و آن ممتنع است چه ذات منفعل از اثرش نشود اجماعا من العقلاء (الفقهاء خل) و شاک در این خارج از زمره عقلاست و اما افتقار حادث بماده و صورت پس آن واضح است و بیانش نیز موجب تطویل است چون این معلوم شد پس حوادث هر گاه مواد ایشان

مأخوذ باشد از ماده مطلقه همچو (همچو خ ل) متولدات که ماده ایشان عناصر اربعه است یا صور ایشان مأخوذ باشد از صورت (صور خ ل) کلیه الهیه اولیه یا انتهای ایشان بسوی (انتهای بسوی خ ل) ظهور مطلق من حیث التعلق باشد اینها (التعلق اینها خ ل) بنفسها مخلوق نیستند بلکه (اما خ ل) بغيرها (بغير مخلوقند خ) اما آن صورت اولیه که کل صور باو منتهی شود هر گاه بصورت دیگری منتهی شود تسلسل لازم آید و هر گاه (آید هر گاه خ ل) منتهی بذات اقدس شود تکسر (تکثر خ ل) و نقص لازم آید پس بالضرورة آن صورت کلیه مطلقه اولیه بنفسها مخلوق میشود یعنی نه بصورت دیگر (مخلوق میشود نه بغير و نه بصورت دیگر خ ل) اگر چه متقوم است بماده دیگر قیام تحقق و بظهور ذات که فاعل (فاعل است خ ل) قیام صدور و از این قسم تعبیر بابتدا (بابتداع خ ل) شود همچو (همچو خ ل) باء در حروف و نفس کلیه در ذوات مقیده و اراده در وجود مطلق و همچنین آن ماده اولیه که کل مواد باو منتهی شوند (شود خ ل) نیز بنفسها مخلوق است و الا لازم می آید آنچه در صورت لازم آوردیم هر چند متقوم است بظهور ذات یعنی فاعل در صدور و وجود و بصورت در ظهور و بنفسش در تحقق و از این قسم باختراع تعبیر میشود و آن الف است در حروف و عقل است در ذوات مقیده و وجود است در عالم اطلاق در مرتبه (رتبه خ ل) ثانیه و همچنین است آن ظهور اول که کل موجودات و مظاهر بآن (باو خ ل) موجود و ظاهر میباشند چه (و خ ل) هر گاه آن ظهور بظهور دیگر باشد لازم می آید تسلسل و هر گاه عین ذات باشد لازم می آید اتحاد فقر و غنا چه ظهور عین فقر و احتیاج (عین و احتیاج خ ل) بغير است من حیث هو هو هر چند (هو هو چند خ ل) دلیل غیر است فافهم و دلیل هر چند صفت غیر است و عین احتیاج بسوی اوست لکن (و لکن خ ل) هیچیک از اینها در او ملحوظ نیست هرگز با او نظر کن در صورت در مرآت این امور بر تو منکشف میگردد زیرا که آن صورت دلیل مقابل و ظهور اوست لکن با او هرگز در رتبه واحده جمع نگردد و این معلوم است لکن در نزد ملاحظه ظهور زید در مرآت ملتفت بخصوص مرآت و اینکه اثر اوست نمیشود (نمیشود خ ل) و هو قول مولانا الحسین علیه السلام فی الدعاء حتی ارجع الیک منها (حتی ارجع دخی الیک منها خ ل) کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیه و مرفوع الهمه عن الاعتماد علیها انک علی کل شیء قدیر پس آن ظهور اول بنفسه مخلوق و ظاهر است و چون دانستی که فاعل همان ظهور (فاعل ظهور خ ل) ذات است نه عین ذات و ظهور ذات در وجود اول نیست الا مشیت پس فاعلیت مشیه بنفسها باشد و ماده و صورتش (و ماده در صورتش خ ل) نیز بنفسها پس مشیه مخلوق است بنفسها در مقامات (مقام خ ل) ثلثه در افتقارش بسوی ظهور ذات و بسوی ماده و صورت و کل اینها (اینها عین خ ل) مشیتند پس از جهت افتقارش بسوی ظهوری (ظهور خ ل) که آن نفس اوست مستدیر است بر نفسش بر خلاف توالی و چون نفسش همان ظهوری است که تجلی کرده حق تعالی بآن برایش مستدیر است بر او بر توالی و اوست کاف (کافی خ ل) که متحصل است از هاء در چهار مرتبه عناصر مرتبه باد و ماء (مرتبه نار و هواء و ماء خ ل) و تراب و کل اینها عین (کل خ ل) نفس او است چنانکه (چنانچه خ ل) هاء نفس اوست و این بیان بغایت وضوح و ظهور دارد و اوضح از این بیان گمان ندارم که باشد و انشاء الله امر منجلی خواهد شد هر گاه با وجود این خفائی بماند پس آن از صعوبت اصل مسئله است نه اضطراب و عدم وضوح بیان و نه قصور در فهم و ادراک سامی بلی در این مقام کلماتیست دیگر که ابقایش در صدور اولی است از اظهارش در سطور و الله الموفق و المعین

مسئله رابعه - اینکه بعضی از اسماء الله اسمند از برای مقامات ثمیفهمم بجه معنی است

جواب - بدان وفقك الله لفهم الحقائق و الاسرار که اصل وضع اسم برای غیر است که در (غیری است که خل) تحت رتبه مسمی باشد یعنی برای کسی است که مسمی بذاته در نزدش حاضر نباشد چه شیء در رتبه ذات برای خود اسم ضرور ندارد چه اسم برای تعریف است و معرفت حاصل است بدونش (حاصل است بر او خل) پس وضع اسم تحصیل حاصل خواهد بود و آن ممتنع است و همچنین است کسی که متحد با ذات او باشد چه (که خل) آن عین ذات اوست اما مغایر با حدود (حدودی خل) که متحد با ذات همچو (با ذات است همچو خل) زید و عمرو مثلا پس مادی که نظر (ناظر خل) باصل ذات خود است بدون جهت و حد و حد پس آن را نیز حاجت باسم نیفتد چه در مقام اتحاد است و اسم مقام تمیز است اما مادی که (که ذات خل) احدهما برای دیگری غایب است یعنی نظر هر يك بغیر ذات خود است نه بعین ذات پس لاحاله نظرش در ظهورات (در ظهور ذات خل) و آثار او خواهد بود بعدم (لعدم خل) المنزلة بینهما پس محقق شد که وضع اسم برای تعریف خواهد بود برای کسی که تحت رتبه معرف باشد چه اگر فوق رتبه اش باشد تعریفش برایش باصل کینونة اوست نه باسم پس چون وضع اسم برای تعریف است برای اثر خصوصا اسماء الله سبحانه و تعریف ذات بحت (تحت خل) برای اثر ممتنع باشد و غایت تعریف آثار ظهورات مؤثر است نه اصل ذاتش پس وضع اسم برای ظهورات خواهد بود و الا لازم آید که وضع اسم عبث (وضع عبث خل) باشد چه برای تعریف است و آنچه برای او (آنچه او خل) موضوع است معروف نیست و این از حکیم صادر نشود و آن ظهورات همان مقامات می باشند مثلا لفظ قائم موضوع است برای ظهور زید بقیام و همچنین لفظ زید موضوع است برای ظهور مطلق که ساری است در کل ظهورات خاصه همچو (همچو خل) لفظ الله که ساری است بظهورش در کل اسماء حسنی آیا (اما خل) نمی بینی که هر وقت که قائم (وقت قائم خل) می شنوی یا خود تلفظ می کنی ملتفت میشوی بسوی آن هیئت (هیئات خل) قیام نه باصل ذات مجرده و همچنین سایر صفات و همچنین لفظ زید چون (که خل) می شنوی ملتفت میشوی بهیئت و شبح (بهیئت شبح خل) ظاهر برای خود نه بذات بحت مجرد از قید ظهور و خفا و آن مقامات زید و اشباح منفصله او می باشند و فی الحقیقه همان اشباح اسماء داله بر ظهور زید در خودشان می باشند چه اسم دال بر مسمی است و آن اشباح ادلند (ادله اند خل) از الفاظ بزید مثلا لکن مسمی (مسمای خ) آن اسماء آن ظهورات ظاهره در خودشان است آیا نمی بینی که چون نظر در مرآت می کنی التفات می کنی بزید پس آن صورت اسم دال بر زید است لکن دلالت بر اصل زید خارجی ندارد الا من حیث الوجود لا من حیث التعریف باین جهت است که در مرآت حمراء حکم بحمرة زید می کنی با آنکه (اینکه خل) زید در خارج احمر نیست و هکذا پس معلوم شد که آن زید معلوم برای تو همان ظاهر در آن مرآت است و آن ظاهر در مرآت مقامات زید می باشد پس هر گاه حقیقت ذوات حادثه خلقیه اسم باشند برای حق ظاهر در خودشان باثرش که عین حقیقت ایشان است پس الفاظ باین دلالت اولی خواهند بود چه ظاهر بر طبق باطن است و صورت بر مثال حقیقت قال مولینا الرضا علیه السلام قد علم اولوا الالباب ان ما هنالك لا یعلم الا بما هینا و لکن چون آن مقامات در نزد ذات مضمحل و فانی می باشند پس توجه می شود بذات این توجه نه از آن راه است که ذات موضوع له این اسماء است بلکه از جهت اضمحلال موضوع له در نزد ظهورش بلکه اگر دقت کنی همان ذات ملتفت الیها همان مقامات است الحاصل انما متحد الادوات انفسها و تشیر الآلات الی نظایرها آنچه بیان شد وجهی بود از دلیل حکمت و اما دلیل مجادله در این مقام بسیار است که در سایر اجوبه مسائل و سایر مباحثات مشروح و مفصل مذکور نموده ام و محتاج بتطویل مقال خصوصا کسی که طالب جدال نیست و اما قول شما (جدال نیست نیست و اما شما خل) که بعضی اسماء اسمند از برای (اسمند برای

خل (مقامات در اینجا کلامی است طولانی چون مطلوب شما از آنچه مذکور شد حاصل است انشاء الله پس بجهت ضیق مجال در صدد تحقیقات دیگر برنیامد و الحمد لله رب العالمین

مسئله خامسه - آنکه (اینکه خل) کل خطابات راجع بمقامات است بجه معنی است

جواب - بدانکه خطاب وجه مخاطب است بکسر طاء بسوی مخاطب بفتح طاء و آن متعلق خطاب است پس اگر مخاطب بفتح طاء اثر مخاطب باشد آن وجه عین حقیقت آن اثر خواهد بود پس بخودش خودش را خطاب (خودش خودش خطاب خل) کند نه بذاتش مثلاً چون قرآن میخوانی و میرسی بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله پس میگوئی لبیک و سعدیک و شکی (سعدیک شکی خل) نیست که مخاطب بکسر حق سبحانه و تعالی (حق تعالی خل) است و لکن خطاب قرآن است که بلسان تو جاری شده پس خود حاکی خطاب می‌باشی در این صورت و خود مخاطبی بفتح طاء زیرا که اجابت می‌کنی پس حق تعالی ترا بتو خطاب فرموده این ظاهر حقیقت آن (این خل) باطن است چه کتاب تدوینی بر طبق کتاب تکوینی (چه کتاب تکوینی بر طبق کتاب تدوینی خل) است و هو قوله (ع) بل تجلی لها بها و بها امتنع منها (عنها خل) و هر گاه مخاطب بکسر اثر باشد پس شکی نیست که متعلق خطاب عین ذات مؤثر نخواهد بود چه حقیقت اثر در آن مرحله معدوم است فضلاً عن خطابه پس متعلق خطاب اثر ظهور مؤثر خواهد بود در رتبه و آن (رتبه آن خل) اثر و آن ظهور وجه مؤثر است برای اثر بجهت امداد و ایجاد و ایصال فیض بر او و وجه (او وجه خل) اثر است برای مؤثر در استمداد و استفاضه و انوجاد و قبول فیض مؤثر و آن وجه مقامی است از مقامات التي لا تعطیل لها فی کل مکان کما ان الوجه كذلك و قد قال عز و جل فاینها تولوا فثم وجه الله پس چون کل ما سوی الله آثار فعل و فیض او سبحانه می‌باشند پس صحیح نیست که خطابات و توجهات ایشان راجع بسوی ذات اقدس سبحانه و تعالی باشند پس بالضرورة راجع بسوی وجوه مشیة من حیث کونها حاکیه لظهوره تعالی خواهد بود و این (آن خل) مقامات است مثلاً هر گاه اشعه خواهند که توجه ایشان بذات شمس (خواهند که توجه کنند بشمس خل) توجه ایشان بذات شمس نخواهد بود چه در آن رتبه معدوم می‌باشند بلکه توجه ایشان بشمس ظاهر در خودشان است و چون خواهی ظهور شمس را در اشعه نظر کنی آئینه در شعاع بگذار بین که شمس را در آنجا بینی (می‌بینی خل) و آنچه در آئینه دیده‌ای مثال شمس است نه ذات شمس بلکه مثال فعل شمس است و آن مصدر فیض و باب فواره نور است برای اشعه و مورد خطابات و طلبات (طبیات خل) اوست و هو قول امیرالمؤمنین علیه السلام فالقی فی هویها مثاله فظاهر عنها افعاله و بجز این توجه برای اثر ممتنع خواهد بود زیرا که در رتبه فوق خود ممتنع است

مسئله سادسه - اینکه اشیاء موجود بودند کلها در امکان بعینها و معنی عالم امکان را بیان فرمائید

جواب - این آخر مسائل اوست زید فی اکرامه و اعظامه بدانکه امکان بر دو قسم است امکان راجح و امکان جایز امکان راجح عبارت از مذکوریه اشیاء است در مشیت مساوقه لها (بها خل) حین وجودها و مراد بمذکوریه محض صلوح تعلق است لاغیر باین جهت است که گاهی عدم باین وجود اطلاق میشود کما فی قوله تعالی اولایذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یکن شیئاً و اطلاق وجود علمی نیز بر آن شده کما فی قوله تعالی هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً قال الصادق علیه السلام کان مذکوراً فی العلم و لم یکن مکوناً و علم الله المتعلق هو المشیة کما عن الصادق علیه السلام و علم الله السابق المشیة پس امکان راجح ذکر اشیاء است در مشیة و راجح برای آن است که در تحقق وجود (تحقق و وجود خل) خود محتاج بشرطی و سببی و لازمی غیر از ذات خود و ظهور (خود در ظهور خل) مبدء

نمی‌باشد (نمی‌باشند خ ل) چون (چون فیض خ ل) فیاض ابدی است و نهایی برایش نیست بدوا و عودا پس فنایش با عدم حصول اسباب فنا بر حق تعالی روا نباشد با سعه فیض و احاطه‌اش و غنای ذاتی او باین جهت است که ممکن نیست در نزد فنا و اضمحلال تکوینی ذکر شیء مضمحل نگردد و این ذکر مساوق وجود مشیة است نه قبل و نه بعد و نسبت مشیة باین نسبت محذب محدد الجهات است بعالم اجسام کلا و مثال این بجهت توضیح حرکت ایجادیه است در نفس خود چون حرکت را ایجاد کنی قبل از ملاحظه تعلقش باثری (باثر خ ل) خاص می‌بینی که آن حرکت صالح است بجهت تعلق جمیع آنچه از تو صادر می‌تواند شد از قیام و قعود و حرکت و سکون و اکل و شرب و نوم و یقظه و امثال اینها از احوال و آثار (آثار و خ ل) چون بحسب شرایط و اسباب و لوازم خارجیه متعلق گرفت و (تعلق گرفت خ ل) مخصوص شد و بوجود کونی آمد و آنچه بوجود آمد وجهی از وجوه غیر متناهیة از آنچه در فعل تو مذکور و ممکن بود پس هر گاه این اسباب و شرایط خارجیه مرتفع شود آن وجود کونی نیز از کون مرتفع شود اما در امکان فعل تو باقی است پس ذکر جمیع آثار تو در فعل تو امکان راجح آن آثار باشد که با وجود تو ثابت و باقی است و مضمحل و فانی و نابود نگردد و آنچه بوجود خارجی آمد از آن آثار و افعال و مفعولات امکان جایز است یعنی وجود و عدمش هر دو یکسان است یعنی چون اسباب وجودش موجود شد بمقتضای اسباب آن اثر را موجود می‌کند (موجود شد که بمقتضای آن اسباب آن ماثور را موجود می‌کنی خ ل) و چون اسباب بخلافش حاصل شد (شد باز خ ل) یا آن اسباب مرتفع شد آن سبب نیز مرتفع می‌شود و این است از آن امثال که حق تعالی برای معرفت آیات خود قرار داده و یضرب الله الامثال للناس و ما یعقلها الا العالمون پس فعل تو کلمه است که منزجر شده از برایش کلمه یصبح ان یصدر منك اما ذکر و آثار پس آن دفعة موجود شده و اما وجود خارجی تحقیقی او بتدریج موجود می‌شود و این است از (بتدریج موجود نیست و این است آن خ ل) معانی جف القلم بما هو کاین ای ذکر ا فی الامکان یعنی بوجود مشیة کلمه یصبح ان یصدر من الله سبحانه (یصدر من اسمائه خ ل) مذکور و موجود شد و باقی ماند ذاتش سبحانه و تعالی (ذاتش سبحانه خ ل) که آن متعلق مشیة نشود و شریکش و (پس خ ل) آن ممکن نیست پس معقول و متصور نیست از این بیان مجمل معنی امکان باقسامش معلوم شد و موجود بودن اشیاء در امکان مراد مذکوریت اشیاء است کلا و جملة در مشیة نه موجودیة عینیه بلی کلام جناب شیخ امد الله الخلق بطول بقائه بحمد و آله صلی الله علیه و علیه میفرمایند که بسی دقت دارد (صلی الله علیه و علیه اجمعین میفرماید که بسی دقیق است خ ل) و ادراکش نصیب اولی الافئدة است و آن این است که اشیاء علی ما هی علیه کلا عند الله سبحانه موجودند در امکان (اماکن خ ل) خود و رتب (رتبه خ ل) وجودات خود از ذوات و صفات و حیثیات و اضافات و قرانات از احوال دنیا و آخرت و جنة و نار و جمیع احوالهما الغیر المتناهية من الازل الى الابد الذی هو نفس ذلك الازل و این مسئله از مهمات مسائل است و اغلب مسائل بر این متفرع است از مسائل صعبه مثل مسئله علم و مسئله قضا و قدر و مسئله عموم خطاب شفاهی بر کل مکلفین و حل بسیاری از احادیث مشکله و آیات قرآنیة و امثال اینها بالجمله فروع این مسئله بیش از آن است که بقلم احصا درآید هر گاه مستعجل نبودم (نبودم هراینه خ ل) کیت قلم را در این میدان بجولان درمی‌آوردم و شرح این مسئله کما ینبغی می‌دادم لکن لا (ما خ ل) کلمه یتنی المرء یدرکه و اشاره بآن این است که چون حق سبحانه و تعالی منزّه است از زمان و زمانیات و برای او سبحانه حالت منتظره نیست و مستقبل و حال و ماضی در حق او تعالی (حق تعالی خ ل) صورت نبندد پس بالضرورة بایست ما سیکون در نزد (بایست با سکون نزد خ ل) او حاضر باشد و الا برایش حالت منتظره خواهد بود و احاطه‌اش مطلقه نخواهد بود و از اینجا کسی توهم نکند که پس لازم می‌آید که اشیاء قدیم باشند بلکه اشیاء موجود نشدند الا در اماکن خودشان حین وجود خودشان (حین وجودشان خ ل) نه قبل وجود خودشان مثلا آدم (ع) را

خلق کرد در زمان خود و زید را خلق کرد بعد از زمان آدم در این زمان و این دو زمان (در زمان خود و زید را بعد از زمان آدم (ع) و این زمان و آن زمان خ ل) عند الله سبحانه در رتبه خودشان حاضر و موجود می باشند پس قیامت الآن در نزد ما موجود نشده چنانکه (چنانچه خ ل) ما در زمان آدم (ع) موجود نشده بودیم پس ما موجود نشدیم الا در این وقت و در این مکان و قبل از این وجودی (وجودی از خ ل) برای ما نبود و در (نبود در خ ل) جمیع عالم همچنین حضرت آدم علیه السلام موجود نشد الا در زمان خود و قیامت موجود نمیشد (نمی شود خ ل) الا در زمان خود لکن عند الله این ازمنه و امکانه و اهالی اینها جمله حاضر می باشند جف القلم بالنسبة الیه و القلم رطب بالنسبة الینا (جف القلم بالنسبة و حسب بالنسبة الینا خ ل) و کل یوم هو فی شان و فیضه لا ینقطع و لا یتناهی ابد الابد و ازل الازل و هو سبحانه محیط بما لا یتناهی و هر گاه تامل فرمائی در حدیث ام سلمه رضی الله عنها (عنها که خ ل) جناب سید الشهداء علیه السلام در مدینه مصرع و مقتل مبارک خود را و اهل بیت (خود و اهل بیت خ ل) و انصارش و مخیم و معسکر خود را بتمامها باو نمود و نمی توان قائل شد که آن بزرگوار از علم ربمیا (سیمیا خ ل) و سحر باو نمود حاشا و کلا بلکه باعتبار وجود (وجود و خ ل) حقایق بود و از اینجاست که کل انبیا بل کل ذرات بر آن بزرگوار گریستند قبل از وقوع این واقعه هائله بالجمله عنان کلام را در (از خ ل) این میدان کشیدن اولی و انسب است هر گاه مشافهه روزی شود (شود و خ ل) مقدر گردد بعضی از بیان مما یمکن ان یقال (مما یمکن المقال خ ل) خواهد مذکور شد تا مطمئن شوید (شوند خ ل) فان المشاهدة تطرد العصافیر بقطع الشجر لا بالتنفیر و از این بیان هر گاه دقت فرمائی نوع مسئله معلوم خواهد شد و الله خلیفتی علیک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین